

نقش اخلاق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

ام‌البنین چابکی*

چکیده

در دنیای امروز، کشورها در سیاست خارجی خود، اغلب همسوبا نظریه نواقح گرای، برای افزایش قدرت و منافع، تلاش می‌کنند. آن‌ها در شرایط حاکمیت هرج و مرج و جدایی اخلاق از سیاست، در عرصه بین‌الملل، اقدام و عمل می‌کنند. برخلاف این رویه حاکم، در اسلام، اخلاق اساس سیاست را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل، هدف اصلی سیاست خارجی ایران بر اساس قانون اساسی آن، فقط کسب منافع ملی نیست، بلکه تحقق منافع بشریت است؛ اگرچه چنین هدفی به فداکردن منافع اقتصادی منجر شود. هدف اصلی این مقاله، مقایسه سیاست خارجی ایران و سیاست خارجی مبتنی بر نظریه‌های حاکم بر روابط بین‌الملل از منظر «نواقح گرای»، «لیبرالیسم» و «سازه‌انگاری» است. روش تحقیق در این مطالعه، توصیفی - تحلیلی است و اطلاعات مورد نیاز از طریق مطالعه کتابخانه‌ای گردآوری شده است. این مطالعه نشان می‌دهد که همه دولت‌ها با وجود تفاوت در شرایط سیاسی، اقتصادی، ارزش‌های فرهنگی و ایدئولوژی، اهداف مشابهی را درباره منافع ملی در عرصه بین‌الملل دنبال می‌کنند. حال آن که در اسلام، ملت مبنای تصمیم‌گیری نیست و یک دولت اسلامی، به منافع همه انسان‌های روی زمین، توجه دارد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، اسلام، ایران، نواقح گرای، سیاست خارجی.

* استادیار دانشگاه الزهراء

مقدمه

همه کشورها در سیاست خارجی به دنبال تأمین منافع ملی هستند. این که در کشاکش دستیابی دولت‌ها به منفعت ملی، اخلاق از چه جایگاهی برخوردار است، نیازمند بررسی تئوری‌های مطرح در روابط بین‌الملل کنونی، از این منظر است. به نظر می‌رسد در عصر حاضر، فشار سکولاریزم و مدرنیسم، اخلاق را از همه زمینه‌ها و از جمله از عرصه روابط بین‌الملل، بیرون رانده است و حاکمیت اصالت منفعت‌طلبی، به ویژه در دیدگاه نواقع‌گرایی، مجال بروز و ظهور اصول اخلاقی را در روابط بین دولت‌ها نمی‌دهد. در این عرصه حتی هنگامی که از صلح، انسان دوستی و دموکراسی صحبت می‌شود، تحقق اهدافی غیر از آنچه بیان می‌شود، مد نظر قرار دارد. مقاله حاضر، با بررسی جایگاه «اخلاق» در سیاست خارجی کشورها، از دیدگاه نظریه‌های نواقع‌گرایی، نولیبرالیسم و سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، در صدد اثبات این گمانه است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، برخلاف دیگر دولت‌ها، از ابعاد اخلاقی برخوردار است. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی بوده و اطلاعات لازم، به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

تعریف مفاهیم

الف. اخلاق

معناشناسی الفاظ و مفاهیم اخلاقی، نشان می‌دهد که اخلاق به حوزه خوب و بد، مطلوب و نامطلوب، ارزشمند (الفاظ و مفاهیم ارزشی)، صواب (درست) و خطا (نادرست)، باید و نباید، وظیفه و تکلیف، و مسئولیت (الفاظ و مفاهیم الزامی) تعلق دارد (داروال و دیگران، ۱۳۸۱، ص ۹). در واقع اخلاق، متضمن قواعدی است که رعایت آن‌ها برای نیکوکاری و رسیدن به کمال لازم است. تعریف عملیاتی این پژوهش از اخلاق، با توجه به موضوع پژوهش، پابندی کشورها به اصولی است که به صلح، عدالت و سعادت انسان‌ها فارغ از تمایزهای نژادی، زبانی و غیره منجر شود.

ب - سیاست خارجی

سیاست خارجی عبارت است از يك استراتژی یا يك رشته از اعمال از پیش طراحی شده توسط تصمیم گیرندگان حکومتی و مقصود از آن، دستیابی به اهدافی معین، در چهارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است (خوشوقت، ۱۳۷۵، ص ۱۴۵). تعریف عملیاتی این پژوهش از سیاست خارجی، مجموعه رفتارهای یک کشور در عرصه بین‌الملل است.

۳. مباحث نظری

نظریه‌های اخلاقی به طور عمده در پاسخ به این پرسش اساسی عرضه شده‌اند که انجام چه عملی «درست» و «خیر» و چه عملی «نادرست» و «شر» است. علم اخلاق از نظر علامه طباطبایی فنی است که درباره ملکات انسانی، بحث می‌کند؛ ملکاتی که به قوای نباتی و حیوانی و انسانی او مربوط است، غرض از آن، این است که فضایل را از رذایل جدا سازد و معلوم کند کدام یک از ملکات نفسانی انسان، خوب و فضیلت و مایه کمال اوست؛ و کدام یک، بد و رذیله و مایه نقص اوست، تا آدمی پس از شناسایی آن‌ها، خود را با فضایل بیاراید و از رذایل دور کند. در نتیجه، اعمال نیکی که مقتضای فضایل درونی است، انجام دهد تا در اجتماع انسانی، ستایش عموم و ثنای جمیل جامعه را به خود جلب کند و سعادت علمی و عملی خود را به کمال برساند (علامه طباطبایی، ۱۳۷۶، ص ۵۵۸). بنا بر این تعریف، اخلاق، معیاری را برای تمایز نهادن میان رذیلت‌ها و فضیلت‌ها، در اختیار انسان قرار می‌دهد. در واقع، اخلاق قواعد رفتاری‌ای است که هدف آن‌ها، تمایز خوب از بد و خیر از شر است. هر چه با خوب تطبیق کند، اخلاق است و هر چه مطابق بد باشد، خلاف و ضد اخلاق است (مدنی، ۱۳۷۷، ص ۵۵). با توجه به این که خوب و بد در فرهنگ‌ها و شرایط زمانی و مکانی مختلف، از ماهیت متفاوتی برخوردارند، برخی به نسبییت اخلاقی معتقد شده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به علامه طباطبایی اشاره کرد (طباطبایی، بی‌تا، ص ۱۹۱). این ویژگی اخلاق، سبب عرضه نظریه‌های گوناگون درباره این واژه و به تبع آن، تنوعی به گستره زمانی ماقبل/فلاطون تا عصر حاضر شده است.

برخی نظریات، اخلاق را به «خودخواهانه» و «دگرخواهانه» تقسیم کرده‌اند. اخلاق مبتنی بر خودخواهی، بنا را بر تقویت «خود»، تنازع بقا و حفظ حیات «خود» می‌گذارد. حد اعلای پایبندی به چنین اخلاقی، بروز رفتار و اعمال مجاز به لحاظ اخلاقی است. نمونه بارز چنین تفکری را در جرمی بتام (۱۷۴۸-۱۸۳۲م)، از متفکران مکتب «اصالت فایده» می‌توان مشاهده کرد. از نظر وی لذت، فی‌نفسه یک خیر است و درد فی‌نفسه یک شر... در غیر این صورت، کلمات خیر و شر فاقد معنا هستند (لنکستر، ۱۳۶۲، ص ۱۲۲). حتی هنگامی که مکتب اصالت فایده، لذت بزرگ‌تر را لذتی می‌داند که دیگران در آن سهیم باشند (ژکس، ۱۳۶۲، ص ۵۲)، در واقع به این نکته توجه دارد که فرد از این طریق، فایده و لذت بیش‌تری را نصیب خود می‌کند. در حالی که اخلاق «دگرخواه» بنا را بر از خودگذشتن و فداکاری به نفع دیگران می‌گذارد (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۱۷۶-۱۷۵). آگوست کنت، مؤسس پوزیتیویسم، اخلاق را به حس دیگرخواهی منحصر می‌داند (ژکس، همان، ص ۹۲) در ضمن باید توجه داشت که مکتب پوزیتیویسم، تنها گزاره‌هایی را معنادار می‌داند که به لحاظ تجربی، اثبات‌پذیر باشند و از این رو، گزاره‌های هنجاری و اخلاقی از نظر اثبات‌گرایان، فاقد معنا بوده، از جایگاهی برخوردار نیست. ماکیاولی اخلاق معطوف به قدرت را برای بهترین زندگی توصیه می‌کند و معتقد است زندگی خوب، متضمن شهرت، برجستگی، سربلندی و نام‌آوری است و برای رسیدن به این هدف‌ها، قدرت لازم است (جونز، ۱۳۶۲، ص ۲۴-۲۷).

توماس هابز نیز معتقد است ما چیزهایی را خوب می‌دانیم که جذابان می‌کنند و این عقیده و خیالی باطل است که افراد، خیر شخصی خود را فدای خیر دیگری کنند؛ مگر در موارد استثنایی که در تحلیل غایی، خیر شخصی آنان هم تأمین شود (همان، ص ۱۱۹). در واقع اخلاق را برای تشریح مساعی‌ای ضروری می‌بیند که نفع متقابل داشته باشد (استیون، ۱۳۸۱، ص ۴۹). حال با توجه به این که رعایت اخلاق، متضمن زندگی خوب برای انسان‌ها است، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اخلاق می‌تواند در روابط بین کشورها از جایگاهی برخوردار باشد؟ برای پاسخ به این پرسش، نظریه‌های مطرح در روابط بین‌الملل را از این منظر، بررسی می‌کنیم.

جایگاه اخلاق در نظریه‌های روابط بین‌الملل

سیاست خارجی هر کشوری در پی تحقق اهدافی است که بر اساس منافع ملی شکل می‌گیرد. جوزف فرانکل^۱ معتقد است هر آنچه به هدف‌های سیاست خارجی یا ارزش‌های مورد نظر سیاست خارجی اشاره دارد، به شکلی با منافع ملی پیوند می‌یابد (سیف‌زاده، ۱۳۸۴، ص ۱۰۴). از مفهوم منافع ملی نمی‌توان تعریف دقیقی و مشخصی داشت که همه با آن موافق باشند. در نظر مورگنتاؤ از نظریه‌پردازان مکتب واقع‌گرایی، منفعت به مثابه قدرت، تلقی می‌شود (مورگنتاؤ، ۱۳۷۹، ص ۱۶) و هر آنچه بر قدرت یک کشور بیفزاید، در دایره منافع ملی آن کشور قرار می‌گیرد. تمرکز واقع‌گرایی بر قدرت، به دلیل نگاه بدبینانه آن به سرشت انسانی است. از نظر واقع‌گرایان، انسان‌ها از سرشتی شرور، قدرت‌طلب و زیاده‌خواه برخوردارند. این ویژگی به همراه ترس و فقدان امکانات، آن‌ها را مضطرب می‌سازد و اضطراب، زمینه‌ساز جنگ همه علیه همه می‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۷۶، ص ۱۵۵).

در رویکرد واقع‌گرایی، روابط میان دولت‌ها، رفتار و کنش آن‌ها در یک محیط هرج و مرج گونه صورت می‌گیرد؛ زیرا بر خلاف سیستم داخلی، فاقد سلسله مراتب و تمرکز هستند؛ منافع واحدهای سیاسی به دلیل محدودیت امکانات، اغلب به تزاخم و منازعه کشانده می‌شود (Grieco, 1993, p.315) و دولت‌ها در پی کسب و تقویت توان و قدرت خود، چه به عنوان هدف و چه به عنوان ابزاری برای کسب اهداف دیگر هستند (احمدی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۷). از این رو، گروهی از واقع‌گرایان (نواقع‌گرایان)، که کنت والتز نماینده فکری آن به شمار می‌رود، بر «امنیت» تأکید دارند و آن را هدف اساسی سیاست خارجی می‌دانند؛ زیرا اصل بقا که اصلی حیاتی است، تنها از این راه تحقق می‌یابد. هنری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا در دوران ریاست جمهوری نیکسون، از جمله واقع‌گرایانی است که معتقد است مسئولیت اولیه و نهایی هر دولت، حفظ بقای آن است به گونه‌ای که به هیچ وجه

1 . Josef Frankel.

نمی‌توان بر سر آن مصالحه کرد و یا آن را در معرض خطر قرار داد (Kissinger, 1979, p. 204).
 فردریک شومن^۱ نیز با توجه به همین مسئله، حفظ امنیت و آرامش واحدهای سیاسی را
 چنین تعریف می‌کند: «هر ملت - کشوری به ضرورت در پی آن خواهد بود تا با اتکا به
 قدرت خود و افزایش آن در قیاس با قدرت همسایگانش، اطمینان و آرامش را به ارمغان
 آورد» (Fredrick, 1954, pp.5-6). بنابراین «مدیریت قدرت» رمز «معادلات امنیتی» در روابط
 بین‌الملل است. از این منظر، قواعد اخلاقی و سیاسی که در سیاست‌های داخلی به کار برده
 می‌شود، لزوماً قابل اطلاق در عرصه سیاست بین‌المللی نیست و نه تنها پایبندی به اخلاق
 که هر آنچه به منافع یک کشور لطمه وارد آورد، محکوم است.

دیوید سینگر از جنبه‌های دیگر به منافع ملی نگاه کرده، معتقد است: «منفعت ملی،
 چشم‌انداز مبهمی است که غالباً ما جهان را در آن می‌بینیم، دشمنانمان را با آن می‌شناسیم و
 محکوم می‌کنیم. شهروندانمان را با استناد به آن، تابع خود می‌سازیم و اعمالمان را به واسطه
 آن تأیید اخلاقی می‌کنیم و کارایی می‌بخشیم» (Singer, 1988) در این تعریف، اخلاق ابزاری
 برای مشروعیت‌بخشی و توجیه برخی رفتارها و تصمیم‌های سیاست خارجی و داخلی
 است. بر همین اساس، نومحافظه‌کاران آمریکا در آغاز هزاره سوم به نام ارزش‌های
 دموکراتیک، توجیهی اخلاقی برای دخالت در امور دیگر کشورها فراهم کرده‌اند.

در لیبرالیسم نیز قرائت‌های مختلف، با وجود تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، در
 خوش‌بینی نسبت به ذات و سرشت انسان، از اشتراک نظر برخوردارند. به نظر آن‌ها انسان‌ها
 موجوداتی عقلانی هستند و در حالت طبیعی میل به همکاری در آن‌ها وجود دارد.
 طرفداران این مکتب با تسری این اصل به روابط بین‌الملل، به این نتیجه دست می‌یابند که
 دولت‌ها همواره تمایل به همکاری دارند؛ اگرچه در پی کسب بیش‌ترین منفعت هستند. از
 دید نولیبرالیسم، جهانی شدن اقتصاد و بازار جهانی، گسترش سازمان‌های غیردولتی و
 ارتباطات، باعث تحلیل قدرت دولت و تغییر تمرکز از مسائل امنیتی به اقتصادی شده است

1 . Frederick Schuman.

(رضایی اسکندری، ۱۳۸۴، ص ۱۱۷)؛ اما نویبرال‌ها، به مانعی بر سر راه این همکاری اشاره می‌کنند که ارتباط مستقیمی با موازین اخلاقی دارد. از نظر آنان مهم‌ترین مانع همکاری میان این دولت‌های عقلانی و خودمحور، مسألهٔ تقلب^۱ دیگران (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۶۷) است. در واقع در نویبرالیسم نیز رفتارهای غیر اخلاقی، سبب نوعی بی‌اعتمادی در روابط کشورها برای همکاری واقعی می‌شود. منافع بر اخلاقیات و آرمان‌های جهانی، پیشی می‌گیرد و بنابراین اخلاق نمی‌تواند در تعاملات بین‌المللی، از جایگاهی برخوردار باشد.

در رویکرد سازه‌انگاری، نقش باور و انگاره، کانون توجه است. بر همین اساس، تعریف ونت از منافع ملی، این است: «باورهایی دربارهٔ چگونگی تأمین نیازها» (ونت، ۱۳۸۴، ص ۱۹۰-۱۹۱). این گزاره بین منافع و نیازها تمایز قائل می‌شود. به بیان دیگر، از دیدگاه سازه‌انگاری، انگاره‌ها و هنجارها منشأ منافع به شمار می‌روند؛ زیرا آن‌ها به هویت‌ها شکل می‌دهند و هویت‌ها، منافع را تعیین می‌کنند و منافع در نهایت به کنش و رفتار سیاست خارجی کشورها منجر می‌شود. تأکید بر انگاره‌ها به این معنا نیست که سازه‌انگاری نسبت به منافع و قدرت، بی‌اعتنا است. در سازه‌انگاری به ویژه از نظر الکساندر ونت نیز قدرت و منافع به همین اندازه اهمیت دارد؛ اما بیش‌تر از آن که نیروهای مادی به آن‌ها قوام بخشند، انگاره‌ها و ساختارهای فکری به آن‌ها شکل می‌دهند. به نظر رویس/سمیت^۲ ساختارهای فکری از طریق سه سازوکار به هویت‌های کنش‌گران شکل می‌دهند: «تخیل»^۳، «ارتباطات»^۴ و «محدودیت»^۵. تخیل، بر تعیین آنچه کنش‌گران قلمرو ممکنات می‌بینند، تأثیر دارد. در ارتباطات، کنش‌گران برای توجیه رفتارهای خود در ارتباط با دیگران، به هنجارهای موجود متوسل می‌شوند، زیرا خود را با دادگاه اخلاقی و یازبانی دیگران مواجه

1 . Cheating.

2 . Reus - Smith.

3 . Imagination.

4 . Communication.

5 . Constraint.

می‌یابند. سرانجام آن که اگر ساختارهای غیرمادی به طور کل بر تخیل و ارتباطات اثر نگذارند، (دست‌کم) محدودیت زیادی برای کنش‌گران ایجاد می‌کنند. به بیان دیگر، خود زیان‌توجیه، باعث می‌شود که هر کاری را نتوانند انجام دهند (Burchill, 2001, pp 218-219).

وزن رابطه میان هویت و منافع را از طریق مفهوم «نقش» تحلیل می‌کند. از نظر وی، نقش‌هایی که دولت‌ها به عهده می‌گیرند، آن‌ها را به مجموعه کنش‌ها و اقدام‌هایی فرامی‌خواند که با این نقش هماهنگ هستند (کرمی، ۱۳۸۳، ص ۳۰). نقش‌هایی که دولت‌ها برای خود قائلند، در چگونگی تصمیم‌گیری سیاست خارجی آن‌ها تأثیر اساسی دارد. مثلاً ایفای نقش ام‌القرایی جمهوری اسلامی ایران، تعهدهای هویتی خاص را بر آن بار می‌کند که در سوگیری سیاست خارجی‌اش تعیین‌کننده است. کمک مادی و معنوی به حماس (جنبش مقاومت اسلامی فلسطین) و یا به رسمیت نشناختن رژیم اسرائیل توسط ایران، بر این اساس قابل درک است. همچنین «هویت‌ها» قواعد و عملکردهای خاصی را در بر می‌گیرند که مشخص می‌کنند کدام استراتژی‌ها باید اولویت یابند. البته ممکن است محدودیت‌هایی را نیز بر انتخاب‌های خاص سیاست خارجی اعمال کنند (Kahl, C. 1999).

بنابراین، سیاست خارجی کشورها در چهارچوب هر نظریه‌ای که تحلیل شود، سرانجام به یک هدف منتهی می‌شود: «تأمین منافع ملی». این امر در نواقح‌گرایی، سیاست خارجی کشورها را از اخلاق جدا می‌داند و در لیبرالیسم، با اولویت دادن به منافع ملی، اخلاق را به حاشیه می‌برد. در سازه‌انگاری، بر نقش تعیین‌کننده هنجارها در شکل دادن به رفتار سیاست خارجی کشورها تأکید می‌شود، اما تأکید بر هنجارها به معنای آن نیست که آن‌ها اخلاقی‌اند و یا باید اخلاقی باشند. سازه‌انگاری فقط در صدد تبیین این نکته است که ساختارهای فکری به اندازه ساختارهای مادی، در تعیین اهداف سیاست خارجی نقش دارند؛ خواه این هنجارها و باورها اخلاقی باشند و خواه نباشند. این پژوهش با توجه به حاکمیت چنین فضایی در روابط بین‌الملل، در نظر دارد شاخص‌های اخلاقی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را بررسی کند.

شناختن اخلاقی در سیاست خارجی ج.ا.ا.

دولت جمهوری اسلامی ایران، دارای هویتی ویژه است. عنوان رسمی این نظام، بیانگر هویت آن است: «جمهوری اسلامی ایران». بر اساس تقدم کلمه «اسلامی» بر کلمه «ایران» در این عنوان و همچنین محتوای قانون اساسی، به نظر می‌رسد در وهله نخست، این هنجارهای «اسلامی» است که تعیین‌کننده مجموعه ارزش‌های حاکم بر نظام و ساختار سیاسی ایران است. در اسلام، مبارزه برای تحقق حق، خیر، عدل و حفظ اعتدال و نظم، - که در واقع تحقق جزء اخلاقی اراده الهی است - مسئولیتی دینی است که باید برای انجام آن کوشید. این مسئولیت یا تکلیف - که بر عهده مسلمانان نهاده شده است - از نظر وسعت و میدان احتمالی عمل، حد و مرزی ندارد؛ کل عالم را در بر می‌گیرد (منسکی، ۱۳۷۸، ص ۴۰۳).

این آموزه‌های اخلاقی در قالب استعاره‌ها و تمثیل‌های قرآن، به وفور توصیه شده است و رفتار و اعمال پیامبران و از جمله پیامبر اسلام محمد ﷺ، از مصادیق بارز اخلاق به شمار می‌روند. به بیان دیگر، احکام ادیان و از جمله دین اسلام، عین اخلاق است و با توجه به اعتقاد مؤمنان، به پاسخ‌گویی در دادگاه عدل الهی، از ضمانت اجرای بسیار محکمی برخوردار است.

ارزش‌ها و مفاهیم برخاسته از اسلام و اصول و قواعد اخلاقی و فقهی اسلام در شکل دادن به هویت دولت و ملت ایران، نقش عمده‌ای داشته است؛ اما منابع بین‌ذهنی دیگری، از جمله فرهنگ سیاسی ایرانیان نیز در این زمینه، نقش دارند. به بیان دیگر، هویت جمهوری اسلامی ایران، انعکاس‌دهنده بخش‌های مؤثری از فرهنگ سیاسی ایرانیان است که به شکلی پیچیده، مؤلفه‌های گوناگونی را در طول قرون و اعصار و از ابتدای شکل‌گیری دولت در ایران، در خود گرد آورده است. این موارد به عرضة مدل خاصی از سیاست خارجی انجامیده است؛ به گونه‌ای که برجستگی شاخص‌های اخلاقی در آن، رفتار جمهوری اسلامی ایران را در محیط بین‌المللی، از سایر کشورها متمایز ساخته است. عمده‌ترین این شاخص‌ها عبارتند از:

۱. ایجاد وحدت، رسالتی فراملی

ویژگی «اسلامیت» نظام، برای سیاست خارجی، رسالتی فراملی قائل می‌شود. دارا بودن نوعی محتوای اسلامی، به سیاست خارجی ایران جنبه ایدئولوژیک می‌بخشد. با توجه به رسالت اسلامی، تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با نگرشی دقیق و ظریف، مسأله وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مسلمانان را در قانون اساسی مطرح کردند و فقط به ذکر وحدت سیاسی اکتفا نکردند. در اصول مندرج در فصل دهم - که به سیاست خارجی مربوط می‌شود - همچنین در فصل‌های اول (اصول کلی)، چهارم (اقتصاد و امور مالی)، ششم (قوه مقننه)، هشتم (رهبری) و نهم (قوه مجریه) که اصولی درباره سیاست خارجی دارند، نقش ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی را به وضوح می‌توان مشاهده کرد. در اصل ۱۱ قانون اساسی تصریح شده است: «همه مسلمانان یک امتند و دولت جمهوری اسلامی ایران، موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیری به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد» (هزاهوی، ۱۳۷۸). کلمه امت، با مردم، ملت و یا دولت، مترادف نیست. این کلمات بر پایه نژاد، جغرافی، زبان یا تاریخ، تعریف می‌شوند؛ اما امت، فراملی و فرانژادی است. مهم‌ترین توصیف اسلام، آن است که مسلمانان با دیگر انسان‌ها، چه از دین، نژاد، فرهنگ یا منزلت اجتماعی واحدی بوده و چه متفاوت باشند، در زندگی همکاری و نه رقابت کنند» (منسکی، همان، ص ۴۰۶ و ۴۱۳).

اصل نفی سبیل (طرد و نفی سلطه امپریالیسم در مقادورات جامعه اسلامی)، اصل کسب و تدارک قدرت، اصل اخوت اسلامی، اصل تألیف قلوب (جلب دوستی غیرمسلمین از راه‌های مختلف برای جلوگیری از پیوستن به اردوی دشمن حربی و نیز کسب امتیازها و جذب متحدان برای تقویت اسلام)، اصل دعوت، اصل یکپارچگی سیاسی دارالاسلام (تشکیل قطب قدرت جهانی)، اصل جهاد تدافعی (رفع موانع استقرار اسلام در جهان)، اصل وحدت بر مبنای توحید و همزیستی مسالمت‌آمیز با اهل کتاب، اصل استکبارزدایی و حمایت از مستضعفان جهان در برابر مستکبران، گسترش عدالت و

ترویج ظلم‌ستیزی و سرانجام اصل تشکیل جامعه آرمانی و حکومت عدل واحد جهانی (نصی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۱)، بر اصولی تأکید دارند که مجموعه آن‌ها چهارچوبی را برای سیاست خارجی ایران فراهم می‌آورد که از درون آن، به دنیا نگریسته می‌شود. وقتی ما از منظر اسلامی به جهان نگاه می‌کنیم، نظام بین‌الملل را مرکب از واحدهای ملی نمی‌بینیم، بلکه مرکب از دو قلمرو «دارالکفر» و «دارالاسلام» می‌بینیم؛ یا دو قلمرو استکبار و استضعاف. این برداشت نیز وجود دارد که در آینده، امت اسلامی واحدی تشکیل خواهد شد و با گسترش اسلام، این امت اسلامی کل جهان را در بر می‌گیرد و یک کلیت هماهنگ، جایگزین این تضاد فعلی می‌شود.

۲. مشروعیت‌زدایی از نظام بین‌الملل

هنگامی که با دیدگاه اسلامی به جهان می‌نگریم، معنای نظام، متفاوت می‌شود و مشروعیت‌زدایی از نظام کنونی بین‌الملل، به عنوان یک وظیفه، ضرورت می‌یابد. از این منظر، مرزهای کنونی، محصول تحولات تاریخی است که همراه با سلطه‌گری قدرت‌های غربی بوده است و در اصل، با ایده دارالاسلام و دارالکفر مغایر است. از سوی دیگر، هنگامی که سخن از تحقق امت اسلامی است، این مسئله منجر به اصل تلاش برای تحقق امت اسلام منجر می‌شود که می‌تواند به قاعده‌ای در سیاست خارجی تبدیل شود (مشیرزاده، پیشین، ص ۲۲). جمهوری اسلامی ایران، کشوری معترض نسبت به نظم بین‌المللی موجود و خواهان تغییر آن بوده است. امام خمینی علیه السلام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با طرد سیستم‌های جاری بین‌المللی، آن را از لحاظ فلسفی، معیوب و ناقص و از نظر سیاسی، ظالمانه می‌دانست (Ramazani, 1988, p.20-22). از نظر اسلام، وجود ملت‌ها نتیجه سرپیچی انسان‌ها از قوانین خدا و به فراموشی سپردن امانت الهی است. در قرآن می‌خوانیم که مردم، یک طایفه بیش نبودند و سپس فرقه فرقه شدند و اگر نبود به سبب کلمه‌ای که پیش‌تر از سوی خدا نازل شده، اختلافاتشان خاتمه می‌یافت (یونس/۱۹).

در حال حاضر، نظام بین‌المللی به لحاظ فرهنگی و تاریخی، ماهیتی غربی دارد و مبتنی بر تجزیه واحدهای سیاسی و مرزهای تصنعی تنش‌زاست؛ که هر گاه قدرت‌های بزرگ،

اراده کنند، ملت‌ها را به رویارویی و جنگ وامی‌دارند. در حالی که از دیدگاه اسلام، نظم جهانی باید امت‌محور و در جهت ترکیب مجموعه‌های اسلامی و در تعارض با نشانه‌ها و قواعد تفکیک‌گرا باشد. تحقق این رسالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بر اساس برداشتی جهان‌گرایانه و عدالت‌محور قرار دارد. این برداشت اخلاق‌مدار از وضعیت فعلی نظام بین‌الملل، از آموزه‌های اسلامی و ذهنیت تاریخی ایرانیان تأثیر می‌گیرد.

ایرانیان همواره در طول تاریخ، جهان را در چهارچوبی معنوی و اخلاقی درک کرده و نگرشی عدالت‌گرایانه داشته‌اند. هنگامی که این ذهنیت ایرانی با اصل شیعی ظهور امام زمان عجله برای گسترش عدالت در جهان تلفیق می‌شود، اعتقاد به رسالتی جهانی قوت می‌گیرد که نتیجه آن پی‌افکندن نظمی نو در عالم است. ایستارهای اسلامی، فروض‌های جدیدی را وارد سیاست خارجی ایران کرد که بر اساس آن‌ها جمهوری اسلامی ایران از سه راه نظم بین‌المللی موجود را انکار می‌کند.

اول: با توصیف و تبیین سرشت ناعادلانه وضع موجود و نظم مستقر، تلاش کرد تا آن را غیرطبیعی و ناقص جلوه دهد و از آن مشروعیت‌زدایی کند؛
دوم: برای تغییر آن از طریق نفی قدرت و سلطه قطب‌های قدرت بین‌المللی اقدام کرد؛

سوم: با انتقاد از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و قواعد و هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل، و با عرضه پیشنهادهایی برای اصلاح آن‌ها تلاش کرده است. در تمامی این موارد، آمریکا آماج حملات ایران قرار گرفته است. اشغال سفارت آمریکا در تهران با زیر پا گذاشتن اصل بین‌المللی میثنی بر مصونیت سفارتخانه‌های خارجی و حمایت از جنبش‌های اسلامی با بی‌اعتنایی به هنجار بین‌المللی عدم مداخله در امور داخلی کشورها، نمونه‌هایی از رفتار اعتراض‌آمیز ایران نسبت به نظم بین‌المللی و هنجارهای حاکم بر آن بوده است. ایده‌صدور انقلاب و نیز خصومت با ابرقدرت‌ها و اتخاذ سیاست «نه شرقی، نه غربی»، نمادهای دیگری از این حرکت اعتراضی به شمار می‌آیند. هدف جایگزینی نظام بین‌المللی اسلامی به جای نظام دولت‌محور کنونی و ایجاد الگویی جدید در روابط میان

کشورها بود که به صلح پایدار، دوستی ملل و همبستگی متقابل کشورها می‌انجامید. ایفای این نقش برای ایران، به طور طبیعی نتیجه‌ای جز انزوا در پی نداشت؛ زیرا به دلیل هنجارها و ایستارهای حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی، امکان ائتلاف و اتحاد با کشورهای منطقه برای ایران وجود ندارد (سریع‌القول، ۱۳۷۹).

نبود متحد سیاسی - نظامی، دامنه نفوذ جمهوری اسلامی ایران را در جهان عرب، منطقه قفقاز و آسیای مرکزی، محدود می‌سازد (احتشامی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۵). رقابت عربستان سعودی با ایران بر سر ایفای نقش «محوریت سیاسی» در جهان اسلام، تبلیغات آمریکا و رژیم‌های دست‌نشانده همسو با آن، علیه ایران به دلیل احساس خطر از جانب انقلاب اسلامی، نوعی جوّ ایران‌هراسی در جهان و منطقه ایجاد کرد. جوسازی درباره تلاش ایران برای دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای، از جمله این موارد است. از آن‌جا که تلاش برای استقرار نظم بین‌المللی عادلانه و صدور انقلاب با هنجارهای بین‌المللی مغایرت داشت، ایران با محدودیت‌ها و واکنش ساختاری مواجه شد که تحمیل جنگ ۸ ساله و خسارات مالی و انسانی ناشی از آن، نمونه‌ای از این واکنش به شمار می‌رود. بی‌تردید برگرفتن چنین رویه‌ای در سیاست خارجی ایران، متفاوت از رفتار کشورهایی بود که در عرصه بین‌الملل فقط به منافع ملی و به ویژه منافع اقتصادی و مادی می‌اندیشیدند.

۳. نفی سلطه

نفی سلطه، به عنوان یک اصل اخلاقی، می‌تواند در سیاست خارجی ایران، مد نظر قرار گیرد. اهمیت استقلال‌خواهی و نفی سلطه در سیاست خارجی ج.ا.ا، به اندازه‌ای بود که دو اصل از چهار اصل مربوط به فصل سیاست خارجی در قانون اساسی، در همین باره است. در اصل ۱۵۲، به صراحت اعلام شده است که «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هر گونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز با دولت‌های غیرمحراب استوار است». لغت «سلطه» در این اصل قانون اساسی، پاسخی به حساسیت ایرانیان نسبت به نفوذ و دخالت بیگانگان، نه تنها نسبت به

ایران، بلکه در قبال کل جهان اسلام است. در اصل ۱۵۳ نیز راه بر نفوذ بیگانه بسته شده است. این اصل اعلام می‌دارد: «هرگونه قراردادی که موجب سلطه بیگانگان بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است» (هزاویه، پیشین). تکرار لفظ «سلطه» آن هم در کنار لفظ «بیگانه»، نشان‌دهنده تنفر شدید ایرانیان نسبت به نقش منفی بیگانگان در تاریخ کشورشان است.

ایرانیان بر اساس رخداد‌های تاریخی، همواره با سوءظن به قدرت‌های بزرگ از جمله روس، انگلیس و آمریکا می‌نگریستند و هشیارانه مراقب بودند که تا حد امکان راه نفوذ آن‌ها را به ایران سد کنند. با پیروزی انقلاب اسلامی، قاعده اسلامی «نفی سیل» که بر اساس آن، غیرمسلمانان نباید بر مسلمانان سلطه پیدا کنند، بر شدت بیگانه‌ستیزی افزود. پذیرش این اصل، به عنوان یک قاعده، مجموعه محدودیت‌هایی را در پذیرش هنجارهای بین‌المللی و همچنین درباره کنش‌گران و کارگزاران خارجی ایجاد می‌کند. به همین دلیل در قانون اساسی، اصولی درباره محدودیت پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی، محدودیت در استخدام مستشار خارجی و مواردی از این دست وجود دارد. همچنین در سیاست خارجی، مخالفت‌هایی با سلطه غیرمسلمین بر مسلمین در سایر دولت‌ها شکل می‌گیرد (مشیرزاده، پیشین، ص ۲۳)؛ مانند آنچه در عراق و افغانستان شاهد آن بوده هستیم. در همین زمینه، انتخاب سیاست «نه شرقی، نه غربی»، از همان ابتدای پیروزی انقلاب، دگرگونی وسیعی را در الگوی کنش سیاست خارجی ایران ایجاد کرد که همان گسستن از وابستگی به ابرقدرت‌ها و طرد سلطه آن‌ها بود.

۴. عدالت‌طلبی

عدالت‌خواهی به معنای تلاش برای برقراری برابری و رفع هرگونه تبعیض در عرصه بین‌الملل، یکی از اهداف سیاست خارجی ایران است. پایبندی مردم ایران به آرمان‌ها و آرزوهای عمیق انسانی، جزء لاینفک فرهنگ آن‌ها است. شعر ایرانی که بیش‌تر منعکس‌کننده نگرش جامعه ایرانی است، نشان می‌دهد که ایرانیان تا چه اندازه دغدغه عدالت داشته‌اند. این ویژگی برخاسته از فرهنگ ایرانی و آموزه‌های اسلامی که در قانون

اساسی ایران جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده (در مقدمه و اصول ۶۱، ۱۰۹، ۱۲۱ و ۱۵۶)، در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی به منظور برقراری نظام عادلانه جهانی به صورت اصل نفی سلطه استکبار و استعمار و حمایت از جنبش‌های انقلابی و اسلامی، خود را ظاهر ساخت. امام علیه السلام با «شیطان بزرگ» خواندن آمریکا، کانون مبارزه برای برهم زدن نظم ناعادلانه بین‌المللی را مشخص کرد. حمایت از جنبش اسلامی افغانستان و شیعیان عراق و مخالفت با حضور آمریکا در منطقه، از الگوی فکری‌ای در سیاست خارجی حکایت دارد که به منازعه ایران با محیط پیرامونی‌اش دامن می‌زند. رویکرد عدالت‌طلبانه مردم ایران که جزئی از فرهنگ سیاسی و هنجار اخلاقی درونی‌شده آنان است، برای کسانی که به منافع ملی در چهارچوب امکانات و توانایی‌های ملی می‌اندیشند، قابل درک نیست و به رفتارهای هیجانی، افراطی و دور از عقلانیت نسبت داده می‌شود. مثلاً مبارزه با استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا بدون داشتن هیچ‌گونه ائتلاف و اتحادی با دیگر کشورها، چیزی جز یک بلندپروازی خارج از توان ملی تعبیر نمی‌شود. حتی حرکت دانشجویان پیرو خط امام در اشغال سفارت آمریکا در تهران و ماجرای «ایران - کتترا» که هر دو به نوعی به تحقیر آمریکای ابرقدرت منجر شد، به زعم نویسندگانی چون گراهام فولر یک حرکت افراطی بوده است (فولر، ۱۳۷۳، ص ۲۹۲). شاید به این دلیل که بر اساس تعریف تئوری‌های روابط بین‌الملل از منافع، این امر به منافع ملی ایران، لطمه وارد می‌کرد.

۵. حمایت از مستضعفان

جمهوری اسلامی ایران به عنوان سنگر انقلاب جهانی اسلام، خود را موظف به حمایت از مستضعفان جهان می‌داند. ویژگی اسلامی نظام سیاسی ایران، در کنار خصلت عدالت‌طلبی و جهان‌گرایی فرهنگ ایران، نقش‌هایی را بر عهده جمهوری اسلامی قرار داده است که حمایت از مستضعفان در قالب جنبش‌های انقلابی و اسلامی، یکی از آن‌ها به شمار می‌رود. در این زمینه، جمهوری اسلامی ایران در سال‌های نخست پیروزی، حتی پارا از دایره حمایت از جنبش‌های «اسلامی»، فراتر گذاشت و حمایت خود را شامل همه گروه‌های ضد آمریکایی از جمله گروه‌های مارکسیست نیکاراگوئه کرد. بر همین اساس،

جمهوری اسلامی ایران، از همان ابتدا در مرکز گرایش‌ها و اقدام‌های ضداسرائیلی و ضدآمریکایی قرار گرفت. در شرایطی که مبارزه اصلی در کشورهای عربی بین گروه‌های اسلام‌گرا و دولت‌هایی جریان داشت که از سیاست وضع موجود پیروی می‌کردند (احتشامی، پیشین، ص ۱۲۲). ایران، پس از کنفرانس مادرید در ۱۹۹۱، به برگزاری کنفرانس مشابهی برای حمایت از انقلاب فلسطین در تهران مبادرت کرد (احتشامی، همان). گردهمایی‌های حمایت از مستضعفان، به مناسبت‌های مختلف، بارها در ایران تشکیل شده است. نمونه‌های متأخر آن را، در موج بیداری اسلامی شاهد هستیم. در همین زمینه، نخستین اجلاس بین‌المللی جوانان بیداری اسلامی در بهمن ماه سال ۹۰، با حضور جمعی از اندیشمندان و متفکران جهان اسلام و بیش از ۱۲۰۰ تن از جوانانی که در تحولات منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا فعال بوده‌اند، در تهران برگزار شد (<http://fa.alalam.ir/news/285974>). در ۲۰ تیرماه سال ۹۱ نیز اجلاس جهانی «زن و بیداری اسلامی»، با حضور ۱۳۰۰ زن فعال اجتماعی و سیاسی از ۸۵ کشور جهان، در تهران برگزار شد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۹۱/۴/۲۱).

سیاست خارجی ایران در درجه اول، توجه خود را به جنبش فلسطین معطوف کرد، (جنبشی ضداستکباری که در زدوبندهای سیاسی حاکم بر روابط بین‌الملل، مظلوم واقع شده بود) و خواهان ائتلاف و اتحاد مسلمانان علیه رژیم اسراییل شد. از این رو، تقویت سوریه به عنوان یکی از کشورهای خط مقدم مبارزه با این رژیم اشغالگر، از اهداف عمده اتحاد استراتژیک ایران و سوریه بوده است. دفاع از مسلمانان و نهضت‌های آزادیبخش و مقابله با آمریکا و اسراییل، به منزله دفاع از منافع یک پنجم مردم کره زمین است و مستلزم امکانات، قدرت و توانمندی‌های فوق‌العاده‌ای است (سریع‌القول، پیشین، ص ۵۲). صرف این هزینه قابل توجه برای دفاع از مستضعفان، با معیارهای حاکم بر روابط بین‌الملل، همخوانی ندارد.

بنابراین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بر مبنای موازین اخلاقی ملهم از احکام اسلامی و فرهنگ ایرانی، خود را به رعایت اصولی متعهد می‌داند که شاخص‌های عمده آن با تعاریف نظریه‌های بین‌الملل از منافع ملی، سازگار نیست و از نگاه عرف بین‌الملل، غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

جمع بندی

بررسی سیاست خارجی کشورها، بر مبنای نظریه‌های مطرح در روابط بین‌الملل، نشان داد که اخلاق در تعاملات کشورها، از جایگاهی برخوردار نیست. به بیان دیگر، سیاست خارجی کشورها مبتنی بر هر نظریه‌ای که باشد، به نتیجه واحدی می‌رسد: این که کشورها همواره در عرصه بین‌الملل در صدد تحقق منافع ملی و به ویژه منافع اقتصادی خود هستند و در این زمینه، اخلاق از سیاست کاملاً جدا فرض می‌شود. بر اساس این نظریه‌ها، اخلاق زمانی از کاربرد منطقی در روابط بین کشورها برخوردار خواهد بود که بتواند در صورت نیاز، رفتار سیاست خارجی آن‌ها را توجیه کند و به آن مشروعیت بخشد. در غیر این صورت، و در شرایط طبیعی، برای پرهیز از آسیب منافع ملی، باید اخلاق از سیاست جدا باشد. بر خلاف این اصل حاکم بر روابط بین‌الملل، جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی خود بر تحقق اهدافی تأکید دارد که در برخی موارد، حتی مستلزم پذیرش هزینه‌های سیاسی و صرف منابع مادی و اقتصادی داخلی است. اگرچه انتخاب چنین سیاستی، می‌تواند طرفدارانی را در سراسر دنیا برای ایران، به وجود آورد و به این ترتیب بُعد پرستیژی و حیثیتی منافع ملی را تقویت کند؛ اما در عرف بین‌الملل، هر سیاستی که دستاورد مادی و اقتصادی نداشته باشد، مثبت ارزیابی نمی‌شود. علاوه بر این، تحلیل سیاست خارجی معطوف به منافع ملی، از منظر مکتب فایده‌گرایی، اخلاقی تلقی می‌شود؛ چرا که با آموزه‌های فایده‌گرایانه، این کار بیشینه کردن فایده و کمینه کردن درد و رنج یک ملت به شمار می‌آید؛ اما در تقسیم‌بندی کلی که در ابتدای بحث از اخلاق بیان شد، چنین سیاست‌هایی در زمره اخلاق خودخواهانه قرار می‌گیرد، در حالی که اخلاق حاکم بر سیاست خارجی ایران، اخلاقی دگرخواهانه و به دور از اهداف اقتصادی و مادی است. در ضمن، این رویکرد به لحاظ سیاسی نیز مشکلات بسیاری را متوجه جمهوری اسلامی ایران می‌کند.

منابع

۱. احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی (اقتصاد، دفاع، امنیت)، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستینچی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲. احمدی، حمید (۱۳۷۶)، «ساختارگرایی در نظریه روابط بین‌الملل؛ از والرشتاین تا والترز»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۷، ص ۱۱۷.
۳. دارواله استیون و دیگران (۱۳۸۱)، نگاهی به فلسفه اخلاق در سده بیستم، ترجمه مصطفی کیان، تهران، دفتر نشر و پژوهش سهروردی.
۴. جونز، وت (۱۳۶۲)، خداوندان اندیشه سیاسی (جلد ۲، قسمت اول)، ترجمه علی رامین، تهران، امیرکبیر.
۵. خوشوقت، محمدحسین (۱۳۷۵)، تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۶. رضایی اسکندری، داود (۱۳۸۴)، «تحول مفهوم دولت در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۸، شماره اول، شماره پیاپی ۲۷، ص ۱۰۵ - ۱۳۵.
۷. ژکس، (۱۳۶۲)، فلسفه اخلاق (حکمت عملی)، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
۸. سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۹. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۶)، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالب‌های فکری، تهران، سمت.
۱۰. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، سیاست خارجی ایران، تهران، نشر میزان.
۱۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین (بی‌تا)، اصول فلسفه و روش رئالیسم (ج ۲)، تهران، انتشارات صدرا.

۱۲. (۱۳۷۶)، ترجمه تفسیر المیزان (ج ۱)، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. فولر، گراهام (۱۳۷۳)، قبله عالم (ژئوپلیتیک ایران)، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
۱۴. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، «هویت دولت و سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۸، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳، ص ۱-۳۸.
۱۵. لنکستر، لین و (۱۳۶۲)، خداوندان اندیشه سیاسی (جلد سوم - قسمت اول)، ترجمه علی رامین، تهران، امیرکبیر.
۱۶. مدنی، سیدجمال‌الدین (۱۳۷۷)، مبانی و کلیات علم حقوق، تهران، پایدار، چاپ پنجم.
۱۷. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، «تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه‌انگاری»، در نسرین مصفا، با همکاری حسین نوروزی، «نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، فلسفه اخلاق، تهران، صدرا، چاپ هفدهم.
۱۹. منسکی، ورنر و دیگران (۱۳۷۸)، اخلاق در شش دین جهان، ترجمه محمدحسین وقار، تهران، اطلاعات.
۲۰. مورگتاو، هانس جی (۱۳۷۹)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم.
۲۱. نخعی، هادی (۱۳۷۶)، توافق و تزاخم منافع ملی و مصالح اسلامی (بررسی تطبیقی سیاست خارجی دولت‌های «ملی» و «اسلامی»)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۲۲. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۲۳. هزاوه‌بی، سیدمحمد مهدی (۱۳۷۸)، **قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ به همراه مجموعه نظریات شورای نگهبان (۱۰۱ نظریه)**، تهران، انتشارات محسن.

۲۴. روزنامه اطلاعات، ۱۳۹۱/۴/۲۰، ش ۲۵۳۵۶.

25. Burchill, S and etal. (2001). **Theories of International Relations**. NewYork: Palvage.
26. Grieco, M. Joseph (1993), "Understanding The Problem of International Cooperation: The Limits of New-Liberal Institutionalism and The Future of Realist Theory", in: D.Baldwin (ed), **Neorealism and Neo Liberalism: The Contemporary Debate**, NewYork: Colombia University Press, p.315.
27. Kahl, C. (Spring 1999), "Constructing A Separate Peace", **Security Studies**, Vol.8, No.2-3
28. Kissinger. H (1979), **American Foreign Policy**. 3th (ed). NY: Norton, p.204.
29. Schuman, Fredrick (1954), **International Politics**. 4 th (ex), NewYork: MCGraw-Hill, pp.5-6.
30. Ramazani, R.k. (1988), **Revolutionary Iran**, Washington D.C : Johnes Hopkins Press.
31. Singer, David (1988), **Education for World Affairs, Beyond Vision and Reveald Truth (2 Part)**, **International Studies News Letter**, XIII, Feburary, March
32. -<http://fa.alalam.ir/news/285974>.